

من ایستاده‌ام تا آتش‌ها بی‌من نسوزند؛
آتش‌ها به من می‌نگرند
چون غلامانی با چشم‌های سرخ
و یکی‌یکی مرا به دل دیوار می‌خوانند.

دستم روی دیوانگی‌ام است؛
زخم گردنم فریاد می‌کشد
خواب‌ها، ای خواب‌ها!
که همدیگر را می‌خوردید و شعله‌ور می‌شوید.